



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com/>

# نامه‌ای از انگلس به مارکس

به مناسبت دویستمین سالگرد زادروز انگلس

۲۸ نوامبر ۲۰۲۰

ترجمه‌ی: کمال خسروی



آذر ۱۳۹۹

تو، صدایت از جای گرم درمی‌آید. در جای نرم و گرم دراز کشیده‌ای، داری با مناسبات زمین‌داری در روسیه، به‌خصوص رانت زمین به‌طور کلی، کلنجر می‌روی و هیچ چیز نه مزاحمت می‌شود و نه کارت را قطع می‌کند، درحالی که من باید روی نیمکتی خشک و سفت بنشینم، شراب سرد سر بکشم، صدبار کارم را قطع کنم و پنبه‌ی این دورینگ ملال‌آور را بزخم. در این فاصله به‌نظر می‌رسد چاره‌ی دیگری جز تن‌دادن به مناقشه‌ای قلمی [با دورینگ]، که البته آخر و عاقبتش معلوم نیست، وجود ندارد؛ بعلاوه ستایش‌نامه‌ی دوست گرامی جناب موسی [Most] [۱] درباره‌ی «درس‌های فلسفه»ی دورینگ به من نشان داده است، حمله را باید از کجا شروع کنم. این کتاب را هم باید در بررسی‌هایم وارد کنم، چون در بسیاری از نکات کلیدی، جنبه‌ها و پایه‌های سست استدلال‌هایی را که در کتاب «اقتصاد» [دورینگ] به‌کار رفته‌اند، بهتر برملا می‌کند. البته از آن‌چه علی‌القاعده فلسفه نامیده می‌شود، یعنی منطق صوری، دیالکتیک، متافیزیک و از این قبیل، ابدأ چیزی در آن نیست؛ از قرار بیش‌تر معرفت‌شناسی عامی را معرفی می‌کند که در آن، طبیعت، تاریخ، جامعه، دولت، حقوق و غیره، ظاهراً در پیوستار درونی‌شان بررسی شده‌اند. مثلاً، دوباره بخش کاملی دارد که در آن جامعه‌ی آینده، یا باصطلاح جامعه‌ی «آزاد» آینده، با چند صفحه درباره‌ی اقتصاد، توصیف شده است؛ حتی شامل تعیین و تعریف برنامه‌ی درسی مدارس ابتدایی و متوسطه در آینده. خلاصه مقدار مفصلی بدیهیات پیش‌پا افتاده در شکلی باز هم سطحی‌تر از کتاب اقتصاد [دورینگ]؛ با این دو کتاب روی هم رفته می‌توان حرف‌های این مردک را از این لحاظ نیز افشا کرد. در مورد رویکرد حضرات اجل به تاریخ — چون [به زعم آن‌ها] هر رویکردی تا پیش از دورینگ، مسلماً بُنْجُل بوده است — کتاب کذایی این ارجحیت را دارد که به روایت از آن می‌توان عبارات نخراشیده‌اش را نقل کرد. خلاصه حالا این را هم در دستور کار دارم. برنامه‌ام حاضر و آماده است. در آغاز کار، کاملاً واقع‌نگرانه و ظاهراً جدی به این اباطیل می‌پردازم، سپس، هرچه اثبات چرندبودن آن‌ها از یک‌سو و بداهت عوامانه‌شان از سوی دیگر بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود، زبان نوشته نیز تند و تیزتر می‌شود و آخر کار رگبار تگرگ بر سرش می‌بارد. این شیوه، هم بهانه‌ی «بی‌رمقی» [انتقاد] را از دست موسی و شرکا می‌گیرد و هم پوستی از سر دورینگ می‌کند. این آقایان باید ببینند که ما برای برآمدن از عهده‌ی چنین مردمانی، فقط یک روش و منش نداریم.

امیدوارم ویلهلم [لیکنشت] مقاله‌ی موسی را در [نشریه‌ی] «دنیای نوین» (Neue Welt) چاپ کند؛ ظاهراً مقاله را برای همین نشریه نوشته است. موسی طبق معمول نمی‌تواند رونویسی کند و پرت و پلاهای مضحک مربوط به علوم طبیعی را به گردن دورینگ می‌اندازد؛ مثلاً جدایی هاله‌ها از ستاره‌های ثابت (بنا به نظریه‌ی کانت!)

در مورد ویلهلم مسئله فقط کمبود مقاله برای انتشار نیست، اگر بود، می‌شد با مقالاتی درباره‌ی مسائل روز و غیره، زیر دست و بالش را گرفت، همان‌طور که در دوره‌ی هپنر (Heppner) و بلوس (Blos) اتفاق افتاد. این بیش‌تر مرض ویلهلم است که می‌خواهد نقص نظریه‌ی ما را با جواب‌دادن به هر اعتراض بی‌مایه و پایه‌ای، جبران کند و درباره‌ی جامعه‌ی آینده تصویری به‌دست بدهد، چون چوخ بختیارهای تنگ‌نظر دائماً این نکته را بهانه‌ی مداخله‌ی بیجا می‌کنند؛ در عین‌حال می‌خواهد به‌لحاظ نظری تا سرحد امکان از ما مستقل باشد و شاید خودش نداند، اما با نظریه‌اش درباره‌ی نقص کامل همه‌ی نظریه‌ها، بیش‌تر از آن‌که تصور می‌کند، به این مقصود رسیده است. به‌همین دلیل او من را در موقعیتی قرار می‌دهد که باید به او بگویم که دورینگ، در مقایسه با جفنگ‌گویان و نظریه‌باغان [نشریه‌ی] «دولت ملی» (Vollksstaat)، مرد فرهیخته‌ای است و اثرش از کار آن حضراتِ ذهناً و عیناً تاریک‌اندیش، کماکان بهتر است.

در مورد تاریخ تُرک کاملاً حق داشتی؛ فقط امیدوارم کار خوب پیش برود؛ به‌نظر می‌رسد در هشت روز گذشته اندکی گیر کرده باشد؛ بیش‌تر از موضوعات دیگر، موضوع انقلابات در شرق محتاج تصمیمی سریع است. سلطان [عبدالعزیز] گنج عظیمی در قصرش انبار کرده است؛ و این را می‌توان از روی شکوه و شکایت‌ها از مطالبات پولی همیشگی او فهمید. این گنج آن‌قدر بزرگ است که طلبه (Softa)ها خواستار ۵ میلیون پوند از آن هستند. در نتیجه باید خیلی بیش‌تر از این‌ها باشد. امید این است که تسلیم مصوبه‌ی قیصر — حاصل مذاکرات سه‌جانبه‌ی گورچاکوفی [بین روسیه، امپراتوری اتریش - مجارستان و آلمان] — به او کار را به مرحله‌ی بحرانی بکشاند.

بهترین سپاس‌های من را به جینی و لانگه، بخاطر افتخاری که نصیب من کرده‌اند، برسان [۲]، سعی خواهم کرد نشان دهم که شایسته‌ی چنین افتخاری هستیم. امیدوارم حال کوچولو، با این سه اسم قدر قدرتی که دارد، دوباره خوب شده باشد.

در مورد بررسی دورینگ، دانش ذخیره‌ام درباره‌ی تاریخ باستان و مطالعاتم در علوم طبیعی کمک بزرگی هستند و موضوع را از بسیاری جهات برایم تسهیل می‌کنند. به‌نظرم می‌رسد بخصوص در مورد مسائل مربوط به علوم طبیعی با زمینه‌ی کار بسیار آشنا تر شده‌ام و — هرچند کماکان با احتیاط بسیار — می‌توانم با حد معینی از آزادی و اطمینان، در این میدان جولان بدهم. کار را شروع می‌کنم؛ در مورد این نوشته هم پایان و سرانجامش قابل پیش‌بینی است. اول، موضوع در سرم شکل گرفت، بعد هم قدم‌زدن در ساحل و در عین‌حال سبک و سنگین کردن تک‌تک نکات در ذهنم، تأثیر کمی در پیشرفت کار نداشت. با توجه به قلمرو بسیار گسترده‌ای که این موضوع دارد، مطلقاً ضرورت دارد که گاه‌به‌گاه خرخوانی را کنار بگذارم و به خرخوانی‌شده‌ها دوباره فکر کنم. آقای هلمهولتز از سال ۱۸۵۳ تا امروز یک‌بند با شیء فی‌نفسه ور می‌رود و هنوز هم به آرامش خیال نرسیده

است. این آدم خجالت نمی‌کشد پرت و پلائی را که او پیش از داروین منتشر کرده است، هم‌چنان با وجدان آسوده دوباره چاپ و منتشر کند. [۳]

با بهترین درودهای من و لیزی برای همه‌ی شما. روز جمعه دوباره به لندن می‌آئیم. از این که پامپز [۴] که سبک و سیاقش را این‌طور پیش می‌برد، خیلی خوشحالم؛ این را طبعاً من هم متوجه هستم، اما البته به درجات کمتری.

[دوستداریت] ف. الف.

**توضیح مترجم: یک** انگلس در بیش‌تر نامه‌هایش مارکس را، با مهر و شوخی و شیطنت، مرد سیاه سوخته یا «کاکاسیاه» (Mohr) خطاب می‌کند. امروزه این واژه، مانند واژه‌ی «نیگر» یا «نِگر»، به‌واسطه‌ی زمینه‌ی تاریخی/فرهنگیِ اطلاقش به بردگان یا سیاهان آفریقا کاربرد بسیار نادر و مذمومی در زبان جاری دارد، **دو** در اصل نامه‌ی انگلس از افراد فقط با حرف اول اسم‌شان یاد شده است؛ مثلاً «د» برای دورینگ، «و» برای ویلهلم لیبکنشت، یا «م» برای موسست.

## یادداشت‌ها:

[۱] یوهان موسست (Johann Most) نویسنده‌ی اثر بسیار مشروحوی درباره‌ی دورینگ.

[۲] اسم بچه‌ی چنی مارکس (دختر مارکس) و چارلز لانگه را «ژان لوران فردریک» گذاشته بودند. «ژان»، به احترام پدر لانگه، «لوران»، که اسم خودمانی لورا لافارگ بود و بالاخره «فردریک» به احترام فریدریش انگلس.

[۳] اشاره به کتاب «گفتارهای علمی برای همگان»، نوشته‌ی هرمن فون هلمهولتز در سال ۱۸۷۶ که بسیاری از بخش‌های آن پیش از سال ۱۸۵۹، سال انتشار «منشأ انواع» داروین، منتشر شده بودند.

[۴] اشاره به مری الین برنز (Mary Ellen Burns) خواهرزاده‌ی همسر انگلس است که انگلس در نامه‌ها با نام‌های «پامپز» (Pumps) یا «پامپیتا» از او یاد می‌کند.